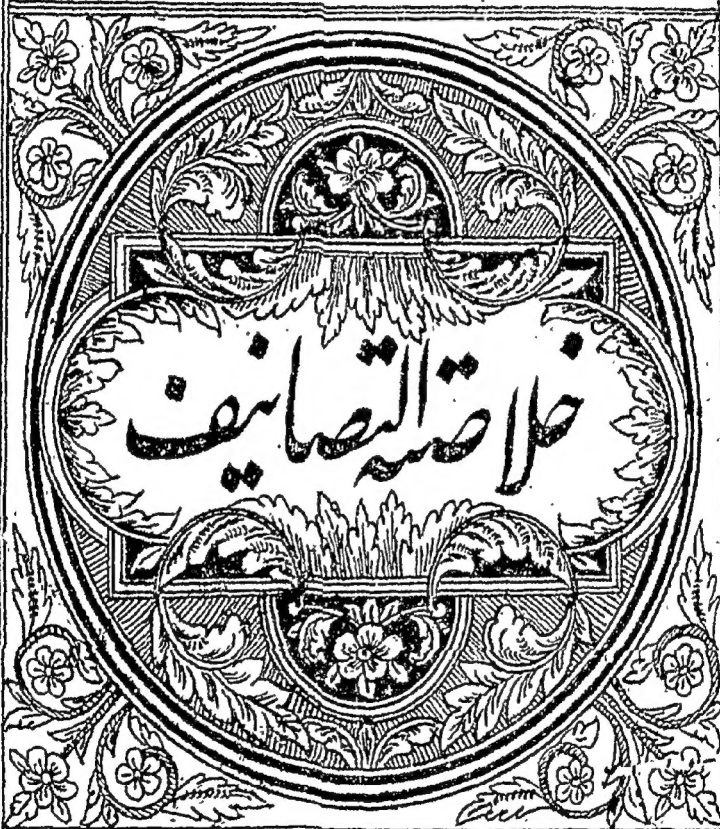


۲۷
و من یوکل علی اللہ فحسبہ ۲۵۸

رسالہ نذر تصانیف امام الہمام اہل اولیائے کرام عالم ربانی مولانا امام
محمد بن محمد امام غسزالی رحمۃ اللہ تعالیٰ الموسوم بہ



2682-90

باہتمام مولوی سید برہان الدین احمد وکیل ثانی کورٹ نظام

بمطبع برہانیہ واقع حیدرآباد دکن مطبوعہ گروید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآل جبرئيل الطيبين الطاهرين
 اما بعد یکی از جمله شاگردان خواجه امام حجة الاسلام محمد بن محمد الغزالی قدس الله سره و
 بعد از آنکه در خدمت او سالها تحصیل کرده بود و از هر علمی بهره تمام حاصل کرده و روزی
 با خود اندیشه کرد که سالها ریج بر ذم تحصیل علوم کردم اکنون ندانم که ازین علوم کدام نافع
 خواهد بود و دست گیر آید و موشی گور را شاید و بعوضات بفریاد رسد و کدام است که غیر
 نافع خواهد بود تا از ان احترام کنم و دور باشم که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفته ^{لقد} و الله
 من علم لا ینفع پس چند گاه درین فکر بود تا عاقبت حکم شتبار بخدمت خواجه امام حجة الاسلام
 محمد غزالی فرست با چند سئله دیگر و التماس نصیحت دعا کرد و گفت اگر چه مولانا در جواب
 این کتب بسیار است چون اجار العلوم و کیمیای سعادت و جواهر القرآن معیار العلم و غیره
 و قطاس المستقیم و معراج القدس و منهاج العابدین الی بحیثه و امثال آن اما این ضعیف تقری
 به هر دو فرموده باشد و در عمل می آورده باشد پس خواجه امام در جواب او این فرست و بگو
 فرستاد که بدان اسے فرزند عزیز دای دوست مخلص طالب الله بقا که فی طاعته و سقا

طریق احباب که حوزہ نشو و نصیحت ہا می اولین و آخرین از محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
نویسند و فرمایند و نہی و نصحیت کہ از ان حضرت نویسند و فرمایند فائدہ زیادتی بدہد و
نصیحت نامہا کہ از ان حضرت بہا المیان نوشته اند و فرمودہ اگر از ان نصیحتہا چیزی متورسیدہ است
پس ترا بنصیحت من چہ حاجت است و اگر از ان هیچ متورسیدہ است پس بامن بگوئی کہ
تحقیق تو خود چیست اسی فرزند از جملہ نصحائے کہ از ان حضرت بہا المیان نوشته اند کی است
کہ حدیث علامہ اعراض اللہ تعالیٰ عن العبد استغفاله بما لا یغنیہ و ان امرہ و نہبت ساعۃ من
عمرہ فی غیر ما خلق لہ بخیر ان یطوّل علیہ حشرہ و ان جاف ذل الیقین لکم غلب خیرہ شرہ فلیتہر الی ان
جہان بیان را این نصیحت و موعظت کنایت است آئی فرزند نصیحت کردن آسان است
و دشواری در قبول کردن است و عمل آوردن زیرا کہ علم نصیحت در گام ہوا پرستان تلخ است
و نہیات محبوب علی الخصوص کہ بر سیکہ طلب علوم رسمی و فصل و ہنر و نیادی مشغول است زیرا کہ
طاہر علم پذیرد کہ علم مجرد وسیلہ دسے خواہد بود و نجات و دستگیری او در تحسین علم است
و بس از سبب مستغنی است این اعتقاد بدست و نہیب فلاسفہ سبحان اللہ العظیم آخر اینقدر
بند کہ چہ علم حاصل کرد بدان عمل کند حجت بردی سو کہ گردد و خبر ندارد کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم میفرماید ان اشدا الناس غذا یا یوم الیقینۃ عالم لم ینفسم اللہ فاعلم
در سخنان مشائخ آورده اند کہ یکی از بزرگان جنید را قدس اللہ روحہ بعد از وفات او
بجواب دید کہ باد سے گفتی ما حالک جنید جواب داد طاحت البارات و فنی الاشجار
ما نفننا الا کثیرا کثرت ما فی جوف التلیل اسی فرزند از اعمال مناس از احوال ہی دابر

[illegible]

مساجی خالی نباید بود و یقیناً باید دانست که علم مجرد و تئوریک نمی‌تواند و برای بنیادی علوم
گردد اگر کسی در بیابانی می‌رود و با او دشت شیر می‌زند باشد همچنین تیرا و کمانها را نیز و دیگر
سلاحها همه بر خود راست کرده و معینا اهل سلاح و محاربه باشد و ناگاه ی شیر بر او پیش
آید چه گوئی آن سلاحهایی آنکه کار فراید شران شیر از دوش دفع کند یا نه تو نیک دانی
که نمکند همچنین بعینه میدان که اگر کسی صد هزار مسئله علمی را اندوختگی بعمل نیاید و او را از آن دانش
فائده نخواهد بود مثال دیگر اگر کسی رنجوری و بیماری را از حرارت و صفر باشد و داند
که بکچین جواب او را سود دارد و دفع بیماری او کند و آن را بخورد آن دانشمند او دفع بیماری
او کند یا نه تو دانی که نمکند تا آنگاه که بخورد مشعر

این را دلیل بیش از آنست که نتوان شمرد و اگر ترا در خاطر آید که من میگویم که بنده بعمل خود به
بهشت خواهد رسید نه رحمت و فضل خدای پس همچنان سخن من فهم نکرده بدانکه چنین نمیگویم بلکه
میگویم که بنده بفضل و کرم و رحمت خدایتعالی بهشت میرسد اما اطاعت و عبادت خود را
ستند و شایسته رحمت نکرده اند رحمت بوی نرسد نه من میگویم خدایتعالی میگوید آن
رحمت الله قریب للنجین و چون رحمت بوسه نرسد وی بهشت نرسد و اگر کسی گوید
بجز ایمان بهشت نرسد من نیز میگویم بل برسد ولیکن تا کسی رسد که بسی عقبها در پیش است
تا انگاه که برسد و چون برسد بهشتی مفلس باشد آری فرزند یقین دان که تا کارکنی نزد نیاید
یکی از بنی اسرائیل سالها بے سیار عبادت میکرد باریتعالی خواست تا خلوص او را بر ملا کند جلوتی
و بد ملکی بوسه فرستاد که او را بگوید که تا کجا اینهمه سعی میبری که تو دوزخی خواهی بود آن
فرشته بیامد و آن پیام بگذار و جواب داد که مرا بانبندگی کار است خداوندی را او دادند
آن فرشته با حضرت رفت و گفت الهی عالم السرا که آن بنده چه گفت از حضرت خطاب
آمد که ادب الیهم خود را ز بار منگردد و ما با کرمی هم برگردیم ^{عنه} و شاهد دایما بکثرتی آتی قد غفرت له
این فرزند بهشتی که مصطفی صلوات الرحمن علیه چه میفرماید حدیث حاسب قبل آن تا بخور زانو
قبل آن ثور و اسیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میفرماید من ^{عنه} ان الله یبدل الجهد و یفعل الی بحجة نوره
من ^{عنه} ان الله یبدل الجهد و یفعل من ^{عنه} بصری رحمة الله علیه میگوید طلب التجه بلا عمل و قلب
من الذنوب بزرگی دیگر میگوید ^{عنه} حقیقه ترک ما فی الله العمل لا ترک العمل مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
بهتر و پاکیزه تر از همه میفرماید حدیث اکبر من ان الله یعمل لیا لیل الموت و الا حق من اربع نفوس

این را دلیل بیش از آنست که نتوان شمرد و اگر ترا در خاطر آید که من میگویم که بنده بعمل خود به
بهشت خواهد رسید نه رحمت و فضل خدای پس همچنان سخن من فهم نکرده بدانکه چنین نمیگویم بلکه
میگویم که بنده بفضل و کرم و رحمت خدایتعالی بهشت میرسد اما اطاعت و عبادت خود را
ستند و شایسته رحمت نکرده اند رحمت بوی نرسد نه من میگویم خدایتعالی میگوید آن
رحمت الله قریب للنجین و چون رحمت بوسه نرسد وی بهشت نرسد و اگر کسی گوید
بجز ایمان بهشت نرسد من نیز میگویم بل برسد ولیکن تا کسی رسد که بسی عقبها در پیش است
تا انگاه که برسد و چون برسد بهشتی مفلس باشد آری فرزند یقین دان که تا کارکنی نزد نیاید
یکی از بنی اسرائیل سالها بے سیار عبادت میکرد باریتعالی خواست تا خلوص او را بر ملا کند جلوتی
و بد ملکی بوسه فرستاد که او را بگوید که تا کجا اینهمه سعی میبری که تو دوزخی خواهی بود آن
فرشته بیامد و آن پیام بگذار و جواب داد که مرا بانبندگی کار است خداوندی را او دادند
آن فرشته با حضرت رفت و گفت الهی عالم السرا که آن بنده چه گفت از حضرت خطاب
آمد که ادب الیهم خود را ز بار منگردد و ما با کرمی هم برگردیم ^{عنه} و شاهد دایما بکثرتی آتی قد غفرت له
این فرزند بهشتی که مصطفی صلوات الرحمن علیه چه میفرماید حدیث حاسب قبل آن تا بخور زانو
قبل آن ثور و اسیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میفرماید من ^{عنه} ان الله یبدل الجهد و یفعل الی بحجة نوره
من ^{عنه} ان الله یبدل الجهد و یفعل من ^{عنه} بصری رحمة الله علیه میگوید طلب التجه بلا عمل و قلب
من الذنوب بزرگی دیگر میگوید ^{عنه} حقیقه ترک ما فی الله العمل لا ترک العمل مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
بهتر و پاکیزه تر از همه میفرماید حدیث اکبر من ان الله یعمل لیا لیل الموت و الا حق من اربع نفوس

[illegible]

در مواضع مغضوبه نماز میکند ما ثوم میگردد و اگر چه صورت عبادت دارد زیرا که نه بزبان میکند و
 اگر کسی با زن جلال خود مزاحی میکند بدان ماجر است و اگر چه صورت لعب دارد زیرا که این بابی
 بزبان است پس معلوم شد که عبادت بزبان بودن است نه مجرد نماز و زوزه زیرا که نماز و زوزه
 نیز آنگاه عبادت میباشد که بفردان میکند پس از فرزند باید که احوال اقوال و بزبان
 باشد یعنی موافق شریعت باشد زیرا که علم و عمل خلق بے فتویٰ معصیٰ علیه فضل الصلوٰه و السلام
 ضلالت است سبب مری است از خدا بی تعالی و ازین سبب بود که پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام
 عملهای سابق منسوخ کرد پس باید که بفردان و مرنزی و متیقن باشی که راه خدا بی تعالی باین عملها که تو
 تحصیل کرده نتوانی منت بجهنمین به شط و طامات و تریات موقوفه رسمی نتوانی منت بلکه این راه
 به مجاهدات قطع توان کرد و هوا و شهوت و کام خویش شمشیر مجاهدات بریدن و طامات و
 تریات پرایدن سخن باریک روزگار و اوقات تاریک پسندیده نباشد زبانی مطلق و دل بی شهوت
 و غفلت مطلق نشان شقاوت باشد تا هوا و نفس مجاهدات مقهور و زیر دست شرع نکرود و دل
 با زار معرفت زنده نکرود و آسے فرزند چند مسئله پرسیده بعضی گفت و نوشت راست باشد
 اگر جوان برسی بربانی و اگر نرسی ندانی و استن آن از مختلالت است زیرا که اینها ذوقی است
 و هر چه ذوقی باشد گفت و نوشت راست نیاید شیرینی دلمنی را اگر کسی خواهد که در گفت و
 نوشت راست آرد البته نتواند آید فرزند اگر عینی نامه یکسوی نویسد که لذت مجامعت یافته
 باشد و از سوال کند که لذت مجامعت چیست او در جواب خواهد نوشت که این ذوقی است
 اگر برسی بربانی و اگر نه گفت و نوشت راست بناید آسے فرزند سوالهاست تو بعضی همچنان است

اما انقدر که گفت و نوشت راست آید در کتاب جیاه علوم و دیگر تصانیف خود گفته ایم از آنجا
طلب میکنیم اما آنجا اشارتی کرده شود پرسیده که بر سالکان راه هدایتی چه واجب است بدانکه
اول چیزی که واجب است اعتقاد پاک است چنانکه در آن بیج بدعت نباشد دوم تو به نسخ
که باز بر سر زله نرود و سیدم خضم را خوشنود که دن چنانکه بیج آفریده را بر بر حق نباشد چهارم اعظم
شرعت چندان حاصل کردن که امر خدای عزوجل بدان بگذارد و از بنی باز استعدا از علم شریعت
بیش ازین بروی واجب نیست و از علمها دیگر چندان بدانند که خلاص نجات می دانست
و این سخن ترا بیک حکایت معلوم گردد و در حکایت مشایخ آورده اند که شبلی رحمة الله علیه فرمود
که چهار صد استاد را خدمت کردم و برایشان چهار هزار حدیث خواندم و از آن حدیثها بیک
حدیث اختیار کردم و بعمل می آوردم و آن دیگر را فراموش کردم زیرا که چون درین یک
حدیث شامل میکردم خلاص و نجات خود در آن میدیدم و نیز علم اولین و آخرین را در آن
مذبح دیدم و حدیث اینست اعمل لیتاک بقدر تقا کم فیها و اعمل لاخر تک بقدر تقا کم فیها
و اعمل بقدر حاجتک الی عمل لانا بقدر صبرک ملیحاً ای فرزندان این حدیث ترا معلوم شد که ترا بعلوم بسیار
حاجت نیست و علم بسیار حاصل کردن از فرض کفایت است نه از فرض تعلیم و درین حکایت
شامل کن تا ترا یقین گردد آورده اند که حاتم اصم از شاگردان و مریدان شقیق بلخی رحمة الله علیه
بر شقیق روزی بدو گفت ای حاتم چند بدشت که تو صحبت منی گفت سی سال گفت مرین
دشت چه علم حاصل کرده و چند فائده از من ستده گفت هشت فائده حاصل کرده ام و از علم جز این
براند هشتگانه حاصل نکرده ام شقیق گفت ای الله وانا الیه راجعون ای حاتم من جمله عمر در

سخن گفتن از این حدیث
در این حدیث چهار چیز است
اول اعتقاد پاک
دوم تو به نسخ
سوم خلاص و نجات
چهارم تعلیم از علم شریعت
بیش ازین بروی واجب نیست
و از علمها دیگر چندان
بدان بگذارد و از بنی باز
استعدا از علم شریعت
بیش ازین بروی واجب نیست

آبست که در خلق جهان نظر کردم قومی را دیدم که می پنداشتند که شرف آدمی و عزت ایشان
بکثرت عشار و اقارب است لاجرم قومی بدین افتخار و مبالغات کردند و قومی پنداشتند که
شرف و بزرگی آدمی در بسیاری الماهاست و بسیاری فرزندان و بدان افتخار کردند و بعضی
آنگاه بردند که عزت و شرف آدمی در خشم راندن و زدن و کشتن و خون ریختن است بدین افتخار
کردند پس درین آیه نظر کردم که ^{قل} قُلْ إِنَّا لَنُؤْتِيهِم مَّا يَشَاءُونَ إِن كَانُوا لَازِمِينَ إِنَّا نَعْلَمُ غُيُوبَهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا تَدْرِكُونَ وَانْتُمْ كَمَا تَقُولُونَ قُلْ إِنَّا لَنُؤْتِيهِم مَّا يَشَاءُونَ إِن كَانُوا لَازِمِينَ إِنَّا نَعْلَمُ غُيُوبَهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا تَدْرِكُونَ وَانْتُمْ كَمَا تَقُولُونَ

و این پنداریا می خلق خطاست پس تقوی اختیار کردم تا در نزد حضرت حق از کریان باشم
شقیق گفت احسن ای حاتم فائده پنجم آنست که چون در جهان نظر کردم قومی را دیدم که
یکدیگر را نکویش میکردند و چون بدیدم همه از حسد بود که بر یکدیگر می بزدند به سبب جاه و علم
پس درین آیه نظر کردم که ^{قل} قُلْ إِنَّا لَنُؤْتِيهِم مَّا يَشَاءُونَ إِن كَانُوا لَازِمِينَ إِنَّا نَعْلَمُ غُيُوبَهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا تَدْرِكُونَ وَانْتُمْ كَمَا تَقُولُونَ

است و کس ادرین اختیار نیست پس بر هیچ آفریده حسد نبروم و بهت حق تعالی را رضی
و با جویانان صلح کردم شقیق گفت ای حاتم عظیم نیکو کردی فائده ششم آنست که چون
در خلق جهان نظر کردم دیدم که یکدیگر را دشمن میداشتند بسبب غرضی که باهم داشتند
پس درین آیه نظر کردم که ^{قل} قُلْ إِنَّا لَنُؤْتِيهِم مَّا يَشَاءُونَ إِن كَانُوا لَازِمِينَ إِنَّا نَعْلَمُ غُيُوبَهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا تَدْرِكُونَ وَانْتُمْ كَمَا تَقُولُونَ

شیطان و اتباع او را دشمن نمی باید داشت پس شیطان را دشمن داشتیم و فرمان او نبردا
و خدای را پرستیدیم و بزرگی او کردم و دانستیم که صراط مستقیم اینست چنانکه فرموده است
^{قُلْ إِنَّا لَنُؤْتِيهِم مَّا يَشَاءُونَ إِن كَانُوا لَازِمِينَ إِنَّا نَعْلَمُ غُيُوبَهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا تَدْرِكُونَ وَانْتُمْ كَمَا تَقُولُونَ}

شقیق گفت ای حاتم نیکو گفتی فائده هفتم آنست که چون در خلق جهان نظر کردم دیدم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

که هر کسی در طلب قوت و معاش بود و در وجد بلخ، همی نمودند و ازین سبب در حرام و شبهات همی
آلودختند و خود را خوار و ذلیل میکردند پس درین آینه نظر کردم که تو که گفتا و ما جزئی آتیه فی الارض
الا علی اعتبار فتحنا و استقامت که من یکی از دوام بر زمین پس بحق مشغول شدم و دانستم که روزی من
برساند چون چنان کرده است شقیق گفت نیکو گفستی فایده هفتم آنست که درین خلق جهان
نظر کردم هر یک که اعتماد بر کسی و چیزی کرده بودند یکی بال و ملک و یکی بحرف و صنعت و یکی
بر تپو خود و مخلوقی اعتماد کرده پس تامل درین آینه کردم که تو که گفتا و من توکل علی الله فهو حسبه
توکل بر خدا ای عزوجل کردم و چون حسبه و منسم الوکیل شقیق گفت ای حاتم نیکو گفستی توکل
الله تقا لے که من در توریت و انجیل و زبور و فرقان نظر کردم این چهار کتاب برین هشت
فایده میکرد دید و هر که برین هشت فایده کار کند باین چهار کتاب کار کرده باشد و بعمل
آورده و ازین حکایت معلوم شد که ترا علم بسیار حاجت نیست اکنون بخیرین رویم و تمام بخیر
بر سالک راه حق واجب است بگویم پنجم پیرے باید مربی و مرشد که او رهنمائی کند و اخلاص
بدا و وی بردارد و اخلاق نیک بجای آن بپند و معنی تربیت ایست که همچون پذیرگری
که تربیت غله کند و هر گویا هی که در غله برآمده باشد بکند و بداند از دوسگی و سفالی که در کشت
باشد بکند و بداند از دود و در کند اگر شسته پس غله را آب دهد از بیرون تا غله پرورده شود و
نیکو تر آید پس البته سالک را از پیری مرئی چاره نیست زیرا که خدا تعالی پیغمبران را علیهم السلام
بخلق فرستاد تا دلیل خلق باشند و راه حق بخلق نمایند و چون حضرت مصطفی علیه الصلوٰه و السلام
از دنیا بجلت فرمود تا نبیان خود بپاس خود بازداشت تا دلیل خلق باشند براه حق تا قیامت

پس سالک راه را از پیر ناگزیر است و شرط پیر است که عالم باشد آمانه هر عالمی پیری را شاید
 بلکه اهلیت اینکار کسی را بود که او را نشانه‌های چند باشد و ما بطریق اجمال بعضی از آن بگوئیم تا
 هر گزشته این دعوی نکند هر یک که حب جاه و حب مال نداشته باشد و متابعت شخصی بنیاد کرده باشد
 که متابعت آن شخص منسل باشد تا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم داد هر نوعی ریاضت کشیده
 باشد از کم خوردن و کم گفتن و نماز بسیار گذاردن و صدقه بسیار دادن و روزی
 بسیار داشتن و حسن اخلاق سیرت او گزشته باشد از صبر و شکر و توکل و یقین و طاعت و سخاوت
 و قناعت و امانت و بذل مال و علم و تواضع و دانا می و صدق و وقار و حیا و سکون و تامل
 و اشغال اینها و نوری از نور ما سید محمد صلی الله علیه و آله و سلم اقتباس کرده و از اخلاق
 ذمه چون کبر و بخل و حسد و حقد و حرص و اهل دراز و طیش و سرسبکی پاک شده و از علم متکفان و
 متعصبان مستغنی گشته چنانکه علم هیچکس محتاج نباشد الا بعلم محمد صلی الله علیه و آله و سلم اینست
 بعضی از نشانه‌های پیران طریقت که یا کرده آمد و اقتدا بوسی کردن طریق صواب باشد
 اما چنین پیر نادرتوان یافت که در زمانه ما مدعیان بے معنی پیدا شده اند و بهر هو و لغو
 دعوت کرده و بسی بخدان نیز مخالفت شرعیت دعوی پیری کرده و پیران طریقت در گوشه‌ها
 پوشیده مانده و این بعضی نشانه‌ها نموده شد تا هر که در دین نشانیها ببیند داند که او را
 پیران طریقت است و اگر کسی چنین پیری را دریابد و آن پیر او را بجز و مستبول کند باید
 که پیر را محترم دارد و هم بظاهر و هم باطن احترام ظاهر باشد که با دمی مجادله و انکار نکند و حجت
 نکیر و در مسئله که رود اگر چه گمان برد که او را خطا افتاده است در آن مسئله که میگوید و

باید که پیش پیر بخود نمائی سجاده نماند الا با است چون از نماز فارغ شود سجاده در نوردد
 و در سنن پیر نماز نافه بسیار کند و هر چه پیر بدان حکم کند بقدر استطاعت بران برود و در پیش او
 و غیر او سجده کند که کفر است و خلاف شریعت نکند که آن احاد باشد و هر پیری که خلاف شریعت
 کند و یا بر داد و در زندق باشد اما احترام باطنی است که هر چه در ظاهر است در باطن منکر آن
 نباشد هم بگفت و هم بکرد و اگر نه منافعی باشد و اگر نتواند ترک صحبت بکند تا آنکه اندرون نیز
 موافق بیرون گردد و دشمنش هم آنکه ناگزیر باشد از سیاست نفس و آن انگاد او را میسر شود که از نشین
 بداحتر از کند تا دست و قدرت شیاطین این و جن از ولایت دل وی کوتاه شود و لو شش شصت
 و سی بر خیزد و هفتیم آنکه در همه حال در ویشی بر تو نگری اختیار کند که اصل دین راه فارغ کردن
 دل است از محبت دنیا که با وجود اسباب دنیائی از محبت دنیا که تر خلاص توان برگشت پس
 ترک اسباب دنیائی سبب آنست تا دل از محبت دنیا فارغ شود این هفت چیز است که بر سر
 راه خداست و واجب است دیگر پرسیده که تصوف چیست بدانکه تصوف دو چیز است یکی راستی
 با خداست و دیگری با خلق هر که با خداست راست کار است و با خلق نیکو خوی و بردبار است
 او صوفی است و راستی با خداست و آنست که حظ خود را بفرای امری کند و نیکو خوی با خلق
 آنست که کس را فراموش و ندارد بلکه خود را فراموشان دارد و مادام که مراد ایشان موافق
 شرع باشد زیرا که هر که خلاف شرع کند و یا بخلاف شرع رضا دهد او صوفی نباشد و اگر دعوی
 تصوف کند مدعی کذاب باشد دیگر پرسیده که بندگی چیست بدانکه بندگی سه چیز است یکی نگاه
 داشتن فرمان شرع دوم رضا بقضا و قدر و هفتم خداست و سوم اختیار و خواست خود

خوش فرموده است یکی از شاگردان خود این قدرت علی بن ابی طالب را که در آن
 کلمات شریف است بفرموده انقال ای فرزند سخن کوتاه تر نصیحت کنم بهشت چیز
 چهار نما کردنی و چهار کردنی تو را علم تو در قیامت خضم تو نباشد و بر تو حجت نباشد تا
 تا کردنی سیکه آنکه تا توانی مناظره کن و با هر کسی در مسئله که رو و حجت بگیر که آفات آن
 بسیار است و آثم آن از نفع آن بیشتر است زیرا که منبع همه اخلاق و میره است چون
 ریا و حقد و حسد و کبر و عداوت و مبایات و غیر اینها پس اگر مسئله افتد میان تو و دیگری
 و خواهی که آنچه حق باشد افکارا گرد و بدین نیست رواست که در آن مسئله بحثی رود و
 صدق این نیست را و دو نشان هست باید که بدانی یکی آنکه فرق نمکنی میان آنکه حق بر
 زبان تو مکشوف گردد و یا بر زبان خصم تو دوم آنکه بحث کردن در غلوت و دوست دار
 نه بر ملا آما اگر با کسی گویی مسئله و دانی که حق بدست است و او ستیزه کند زمینهار
 که با او حجت نگیری سخن فروگذاری و اگر نه بو حجت آنجا مد فائده حاصل نشود و اینجا
 یک فائده بگیریم بدانکه سوال کردن از چیزهای مشکل چون عرض کردن علت و بیماری
 است بر طبیب و جواب دادن سعی کردنت بر طبیب را در شفا این بیماری و یقین دان
 که جابلان بیمار اند و علما طبیبان اند و عالم ناقص طبیبی انشاید و عالم کامل بیماری
 را طبیبی کسی که در وی اسید بی شناسد آما جاسی که مرض غالب شده باشد و
 علاج پذیر نباشد استاد س طبیب در آن باشد که بدوا وی او مشغول نگردد و در مگر
 خود ضلوع نگرداند اکنون بدانکه بیماری چهل بر چهار گونه است سه از ایشان علاج

در هر دو بیماری که در این
 کتاب است باید که در این
 کتاب است باید که در این
 کتاب است باید که در این

که در طاعت بسر برد اند حشرت خورند این جمله را بدین طریق گفته شد و غلط خوانند و اگر
 بشکل سیلابی بد بر برای کسی سد و بیم آن باشد که هم در ساعت خانه را برود و فرزند آن او را خرق
 کند و صاحب خانه منادی کند و آنحضرت را بخندد رای اهل خانه بگیرد که سیلاب آمد آن مرد و زن
 حال و چنین بر تکلف و عبارت و تشبیح و ترصیع و اشارت نگوید مثال و غلط با خلق اینست و دیگر باید
 که در غلط گفتن دل بان ندی و در بند آن باشی که خلق در مجلس تو مغرور زنند و ماسه
 و نه زکس کنند و جامه چاک کنند و آشوب و شور و شغب در مجلس اندازند تا مردان گویند
 خوش مجلسی سیگوید و خوش مجلسی است که همه میل باشد بر یاد آن خوش آمد از غفلت مشغول شود بلکه
 باید که در بند آن باشی که خلق را از دنیا با عزت خوانی و از سمعیت بطاعت خوانی و از
 غفلت بیداری و از عذر و تقوی بلکه سخن از علم پرهنر کاری و پرستگاری گوئی و بدین
 که روسته در چه دارند که خلاف رهنای خدایتعالی است و قبله دل ایشان چیست که خلا
 شرع مصطفی علیه الصلوٰه والسلام است و از اعمال و احوال بد ایشان را بنگرد که که ام غالب
 ایشان را از ان بگردان و هر که را خوف غالب بر جاد امید خوانی و هر کس که بر دی رجا
 و امید غالب است بخوف و ترسکاری خوانی چنانکه چون از مجلس بر خیزند از صفات ذمیمه ظاهر
 و باطن چیزی نمانده باشد و به صفات حمیده گردیده باشند و در طاعتی که کامل و فائز شده
 باشند را غلب و حریص شوند و در مصیبتی که حریص و لیر شده باشند هر اس گیرند و هر غلط که
 نه چنین باشد و نه چنین گویند همه وبال بود بر گوینده و هم بر شنونده بل گوینده غولی بود
 و شیطان که خلق را از راه می برد و خون ایشان می ریزد و ایشان را هلاک جاد و بانه میگرداند

هم چنان است باید که بجای آری اول آنکه پرسوالمت که میان تو و خداست ایستد باشد چنان
کن که اگر بنده تو کند پسندی در واداری و زنجی و برونش خشم نکنی و هر چه از بنده
خواست در حق خود پسندی باید که از خوشی و در بندگی خداست ایستد باشد چنان که با آنکه بحقیقت
بنده تو نبوده نشت بلکه درم خریدار است و تو بنده حقیقی خدای عزوجل زیرا که آفرنده
توئی و او افریدگار است دوم آنکه در مسالمتی که میان تو و خلق باشد چنان کنی که اگر
با تو بکنند پسند و واداری و از آن زنجی حدیث **لَا تَكْبُلُ أَمَانًا الْعَبْدُ حَتَّى يَحْبُبَ**
لِسَائِرِ النَّاسِ مَا يَحْبِبُ لِنَفْسِهِ سیوم آنکه مطالعه علم کنی باید که علمی باشد
و علم خانی که اگر مثل بدانی که ترا یک هفته دیگر در عمر باقی است بدان مشغول گردی و این
معلوم است که اگر ترا معلوم شود که ترا یک هفته دیگر در عمر پیش نمانده است بعلم خود صرف
و طب و امثال اینها مشغول نگردی زیرا که دانی اینها بفریاد تو نخواهد رسید بلکه بر اقبه
دل و معرفت صفات خود مشغول گردی و دیر از علایق و اخلاق زمیمه پاک گردانی و
بجست حق و اخلاق حسن خود را متصف گردانی و بعبادت مشغول گردی آری فرزندانیک کلمه
بشنود و حقیقت در آن اندیشه کن و بعمل آور که البسته خلاص و نجات یابی اگر ترا خبر دهند
و بتو گویند که تا هفته دیگر سلطان سلام تو خواهد آمدن دانم که تو در آن هفته هیچ کاری
مشغول نشوی جز بدان که هر چه دانی که چشم سلطان بدان خواهد افتاد پاکیزه دار هست
و نیکو گردانی از جامه و هر چه باشد اکنون اندیشه میکن میدان که من از اول تا با خبر تو
میگویم که تو زیر کی وزیر کان را اشارت پس باشد رسول علیه الصلوٰه و السلام میفرماید

در حق خود پسندی
در واداری و زنجی
در خوشی و در بندگی
در مسالمتی که میان
تو و خلق باشد
در مطالعه علم
در علم خانی
در نیکو گردانی
در پاکیزه دار

